



ماهیت علم، وحدت علم

مهدی سیدمهدی

فهرست مطالب

- 2 1- تعریف علم
- 2 2- تعریف معلومات (Knowledge) انسان
- 2 3- ماهیت علم
- 2 3.1- علم قبل از بیگ بنگ (مه بانگ) موجود بوده است و جهان مادی را شکل داده است
- 2 3.2- وجود علم و عدم وابستگی آن به انسان
- 4 3.3- ماهیت غیرمادی قوانین در جوامع بشری
- 4 3.4- مستقل و غیرمادی بودن نرم افزارها
- 5 3.5- علم و معلومات توسط مغز انسان ایجاد نمی شود
- 5 3.6- آنتروپی اجسام مادی مثبت است ولی آنتروپی علم و معلومات منفی است
- 6 3.6.1- آنتروپی منفی (Negative Entropy) علم و معلومات
- 6 4- وحدت علم در جهان هستی
- 7 5- پدیده (Phenomenon) و شیئی فی نفسه (Noumenon)
- 9 6- اظهار نظر دانشمندان علوم طبیعی (Natural Science) در باره جهان هستی
- پی نوشت
- 10 1- رابطه شعور با بدن انسان
- 11 1.1- سیستم عصبی (شامل مغز) انسان
- 12 1.2- رابطه شعور با سیستم عصبی انسان
- 15 1.3- نحوه ایجاد آگاهی در انسان
- 16 1.4- حالات کیفی در انسان
- 17 1.5- نقش مواد مسکن و مخدر در مغز و ایجاد حالات کیفی

1- تعریف علم

علم عبارت است از کلیه قانون هائی که در جهان هستی وجود دارد و جهان هستی براساس این قوانین (علوم) بوجود آمده و گردش و بقا و نظم دارد.

2- تعریف معلومات (Knowledge) انسان

معلومات (Knowledge) انسان عبارت است از مجموعه ای که شامل تمام آگاهی های انسان (بشر) می باشد و تمام حوزه های شناخت را در بر می گیرد. معلومات انسان بخشی از علم موجود در جهان هستی است.

3- ماهیت علم

ماهیت علم (قوانین جهان هستی) غیر مادی است که در زیر به دلایل آن می پردازیم:

- 1) علم قبل از بیگ بنگ (مه بانگ) موجود بوده است و جهان مادی را شکل داده است
- 2) وجود علم قبل از انسان
- 3) ماهیت غیرمادی قوانین در جوامع بشری
- 4) مستقل و غیرمادی بودن نرم افزارها
- 5) علم و معلومات توسط مغز انسان ایجاد نمی شود
- 6) آنتروپی اجسام مادی مثبت است ولی آنتروپی علم و معلومات منفی است

3.1- علم قبل از بیگ بنگ (مه بانگ) موجود بوده است و جهان مادی را شکل داده است

هر کاری که انسان انجام می دهد و یا هر چیزی را که می سازد بر مبنای علم و معلوماتی که نسبت به آن کار یا ساختن آن چیز دارد، صورت می گیرد یا بعبارت دیگر پیش زمینه انجام هر کاری یا ساختن چیزی وجود علم و معلومات مربوطه می باشد و بدون آن، انجام کار و یا ساختن چیزی امکان پذیر نمی باشد و چیزهائی هم که اختراع شده است، مخترع خالی از ذهن نسبت به موضوع اختراع نبوده و قبلاً نشانه ای از آن در ذهن مخترع بوده است یعنی به نحوی نسبت به آن علم یا اطلاع داشته است و یا موضوع اختراع، برداشت و عبارتی علمی است که مخترع از طبیعت گرفته است و بر همین اساس قبل از پیدایش جهان مادی (بیگ بنگ) نیز علم مربوطه با ماهیت غیرمادی وجود داشته و جهان را شکل داده است.

3.2- وجود علم و عدم وابستگی آن به انسان

تمام علومى که انسان به آن دست یافته، قبل از کشف آنها، در جهان هستی آن علوم با ماهیت غیرمادی وجود داشته و وابستگی به وجود انسان هم نداشته است ولی آنها قبل از کشف از نظر انسان غایب بودند یعنی در قالبی بودند که قابل درک برای انسان نبود، همیشه ترکیب ئیدروژن و اکسیژن آب ایجاد می کرده و می کند و کاری که انسان کرده این علم را کشف کرده است.

انسان علم را عمدتاً به دو بخش، علوم طبیعی (Natural science) یا بصورت مختصر علم (Science) و همچنین ماوراء الطبیعه یا متافیزیک (Metaphysics) تقسیم کرده که علم به بخش مادی جهان و قوانین آنها می پردازد و متافیزیک به آنچه که مربوط به بخش مادی جهان نیست و آن قسمتی که به بخش مادی جهان مربوط است یعنی علوم طبیعی (Natural Science) آن قسمتی است که امکان دارد شبهه یا شکی ایجاد کند که ماهیت مادی دارد.

معلوم بودن موضوعی، در واقع درکی است که ما از آن موضوع داریم که این درک ماهیت غیر مادی دارد و یگانه است ولی برای بیان آن از قالب های مختلف استفاده می کنیم و یا بعبارت دیگر به صورت های مختلف ترجمه می شود بطور مثال در جمله "موز زرد است" که زرد بودن موز، را از آن درک می کنیم و در واقع علم یا آگاهی را به انسان منتقل می کند، حال ببینیم که این آگاهی بصورت چه قالبهائی می تواند درآید و یا به چه صورت هائی ترجمه شود

- 1) بصورت نوشتاری یعنی این که شخصی بنویسد "موز زرد است" که با نوشتن، در واقع انسان خواننده به آگاهی مندرج در متن نوشته شده دست می یابد
- 2) شخصی بصورت گفتاری بگوید که "موز زرد است"
- 3) انسان موز را ببیند و از طریق تصویری ماهیت زرد بودن موز را درک کند
- 4) بصورت کد در حافظه انسان ذخیره شود
- 5) بصورت کد در حافظه سخت افزاری مثل کامپیوتر ذخیره شود
- 6)

تمام علوم که انسان به آن دست یافته، قبل از کشف آنها، در جهان هستی آن علوم با ماهیت غیرمادی وجود داشته و وابستگی به وجود انسان هم نداشته است ولی آنها قبل از کشف از نظر انسان غایب بودند یعنی در قالبی بودند که قابل درک برای انسان نبود.

کشف هر علمی یعنی درآمدن آن علم بصورت قالبی که برای انسان قابل درک باشد مثلاً، رابطه انرژی و ماده قبل از این که انیشتن آن را کشف کند در جهان هستی موجود بوده و با کشف انیشتن در واقع این علم بصورت قالبی که قابل درک انسان باشد، درآمد و رابطه مذکور ارتباطی به وجود انسان ندارد و این مطلب در باره علمی که هنوز کشف نشده نیز صادق است مثلاً در مورد انرژی تاریک ما می دانیم که این انرژی وجود دارد ولی نسبت به ماهیت آن، علمی نداریم ولی علم آن در جهان هستی در حال حاضر وجود دارد و انرژی تاریک بر اساس این علم، عمل می کند ولی ما هنوز نتوانسته ایم آن را کشف کنیم یعنی آن علم هنوز بصورت قالبی که برای ما قابل درک باشد، در نیامده است.

برای درک بهتر ماهیت غیر مادی علم، آن را بوسیله مثالی توضیح می دهیم، فرض کنید که انسان به عناصر تشکیل دهنده آب علمی ندارد، حال فردی که در رشته شیمی تحقیق می کند می خواهد بداند که آب از چه عناصری و چگونه تشکیل شده است او به آزمایشگاه می رود و آب را تجزیه می کند و در نتیجه در می یابد و که مولکول آب شامل یک اتم اکسیژن و دو اتم هیدروژن است که به روش کووالانسی به هم متصل شده اند که مجموعه این دریافتها، علم آب را تشکیل می دهد. فرد مذکور پس از حصول به این علم، آن را در حافظه خود ثبت می کند و یا بر روی کاغذی آن را یا داشت می کند (طریقه ها یا قالب های انتقال علم که در بالا به آن اشاره شد).

این فرآیند را می توان به سه بخش عمل تجزیه، علم حصول شده و ثبت علم تقسیم کرد، از این سه بخش، عمل تجزیه آب در آزمایشگاه بخشی است که با ماده سر کار دارد (آب، وسایل آزمایشگاه) و همچنین بخش ثبت علم در حافظه و یا در قالب های دیگر بخشی است که با ماده سرکار دارد ولی علم حصول شده در این فرآیند غیرمادی است و یادمان نرود که این علم قبل از این که اندیشه کشف آن به ذهن انسان بیافتد، در جهان هستی وجود داشته و آب موجود در طبیعت با استفاده از این علم ایجاد شده است. تمام علومی که انسان می داند و یا هنوز به آنها دست نیافته نیز بهمین ترتیب است و همه آنها ماهیت غیرمادی دارند.

3.3- ماهیت غیرمادی قوانین در جوامع بشری

در بالا علم را این گونه تعریف کردیم: علم عبارت است از کلیه قانون هائی که در جهان هستی وجود دارد و جهان هستی براساس این قوانین (علوم) بوجود آمده و گردش و بقا و نظم دارد و بر اساس این تعریف علوم یا بعبارت دیگر قوانین جهان هستی بوجود آورنده (شکل دهنده) هر چیزی می باشد و همچنین نظم دهنده آن در مدتی که آن چیز بقا دارد نیز می باشد بنابراین علم و قانون مترادف هستند. در جوامع بشری نیز قوانینی وجود دارد که مثل قانون های رانندگی و یا قوانین قضائی که نظم دهنده جامعه می باشند مثلاً کسی که خلاف قانون عمل می کند نظم جامعه را مختل می کند و قاضی با حکم خود که بر اساس قوانین می باشد نظم را به جامعه بر می گرداند و در واقع عدالت ایجاد نظم در جامعه می باشد و با توجه به این که ماهیت قوانین جوامع که نظم دهنده جوامع انسانی می باشند، غیرمادی است بنابراین قوانین و یا بعبارت دیگر علوم جهان هستی که نظم را در جهان هستی برقرار می کنند نیز ماهیت غیرمادی دارند.

3.4- مستقل و غیرمادی بودن نرم افزارها

هرگونه دستور العمل که انجام کاری براساس آن انجام می شود از دستورالعمل تهیه یک غذا تا دستور العمل هائی که سیستم های پیچیده مثل سفینه های فضائی بر اساس آنها کار می کند یک نرم افزار است و نرم افزار در هر چیزی در واقع نظم دهنده (دستور دهنده) انجام کارهائی است که برای رسیدن به هدف یا هدفهائی که برای آن چیز در نظر گرفته است، لازم است بنابراین نقش نرم افزار مشابه نقش قانون و یا

بعبارت دیگر علم می باشد بنابراین ماهیت غیرمادی دارد، از نام نرم افزار نیز پیدا است، که ماهیت آن غیرمادی است یعنی قابل مشاهده یا لمس نیست یا بعبارت کلی تر با حواس پنجگانه انسان قابل تشخیص نیست البته:

می شود دستور العمل یا نرم افزار را روی کاغذ نوشت و یا بصورت کلامی گفت که در اینصورت ظاهراً قابل دیدن و یا شنیدن است ولی نرم افزار خود وجودی مستقل دارد که با نوشتن و یا گفتن آن قابل مشاهده یا شنیدن نیست، چنانچه قوانین علمی که در طبیعت وجود دارند (مثل قانون جاذبه در فیزیک) و نوعی نرم افزار است، قبل از کشف آن توسط انسان بدون این که در جایی نوشته شده باشد و یا گفته شده باشد وجود و عملکرد داشته است.

و یا می شود که عملکرد هر مرحله از دستور العملی را مثل تهیه یک غذا را که توسط آشپزی انجام می شود ملاحظه کرد ولی خود نرم افزار که در واقع دستور دهنده اصلی برای تهیه غذا هست، قابل مشاهده نیست، بعبارت دیگر اثرات نرم افزار با حواس پنجگانه انسان قابل تشخیص است ولی خود نرم افزار (بصورت موجودی مستقل) با حواس پنجگانه قابل تشخیص نیست و همچنین چون از جنس ماده نیست با هیچ ابزار مادی هم قابل مشاهده نیست. اصولاً نرم افزار که نوعی از علم است، ماده را شکل می دهد بنابراین بالاتر از ماده است و ماده نه می تواند نرم افزار ایجاد کند و نه می تواند آن را مشاهده کند. اصولاً علم جاودانه است برخلاف چیزهای مادی که از بین می روند، مثلاً در چیز ساده ای مثل دستور العمل پختن یک غذا که یک نوع علم (نرم افزار) است و بر اساس آن مواد غذایی شکل می گیرد، غذا های زیادی پخته شده و مصرف شده (از بین رفته) ولی دستورالعمل یا بعبارت دیگر نرم افزار آن باقی مانده است.

3.5 - علم و معلومات توسط مغز انسان ایجاد نمی شود

همانطور که قبلاً گفتیم، علم قبل از پیدایش انسان بوده است همیشه ترکیب ئیدروژن و اکسیژن آب ایجاد می کند و کاری که انسان کرده علم را کشف کرده، بنابراین این که می گویند مغز که ماهیت مادی دارد علم و معلومات را ایجاد می کند، درست نمی باشد، در پایان این مقاله رابطه شعور انسان (که شامل عقل و معلومات انسان است) با سیستم عصبی (شامل مغز انسان) بصورت تفصیلی شرح داده است.

3.6- آنتروپی اجسام مادی مثبت است ولی آنتروپی علم و معلومات منفی است

براساس قانون دوم ترمو دینامیک در فرآیند استفاده از گرما برای تولید کار مقداری از انرژی گرمایی تبدیل به کار نمی شود که به آن آنتروپی گفته می شود بنابر این آنتروپی در یک فرآیند نشان دهنده ی آن انرژی گرمایی است که نمی تواند کار انجام دهد.

آنتروپی از طریق آرایش مولکولی نیز تعریف شده است، هنگامی که ماده ای گرم می شود، حرکت مولکول های آن افزایش می یابد که سبب بی نظمی در آرایش مولکولها نسبت به حالت قبلی می گردد بعبارت دیگر

این فرآیند سبب انتقال از نظم به بی نظمی می شود که تعبیر می شود به افزایش آنتروپی ماده (سیستم)، عبارت دیگر آنتروپی متناسب با بی نظمی سیستم تعریف می شود.

تقریباً همه فرآیندهائی که در طبیعت بوقوع می پیوندد به نحوی است که سبب می شود مجموع آنتروپی همه اجزاء دخیل در فرآیند (سیستم و محیط) یا عبارتی آنتروپی کل افزایش یابد که با تعمیم آن نتیجه گیری می شود که مقدار آنتروپی کل بخش مادی جهان رو به افزایش است، البته ممکن است در بخشهایی از آن شاهد کاهش آنتروپی باشیم اما بی تردید در جایی دیگر با افزایش بیشتری در میزان آنتروپی روبرو خواهیم بود.

3.6.1- آنتروپی منفی (Negative Entropy) علم و معلومات

انسان بعنوان یکی از اجزای سیستم جهان هستی، سیستم بازی است که علاوه بر ماده دارای شعور است و همچنین انسان بعنوان یک سیستم باز هم از نظر مادی و هم از نظر شعوری در ارتباط با سیستم جهان هستی می باشد و ادامه حیات او بستگی به این ارتباط دارد.

انسان در این ارتباط از محیط ماده و انرژی و معلومات کسب می کند که ماده و انرژی دریافتی سبب ادامه حیات انسان از بعد مادی می شود یا عبارت دیگر سبب کاهش آنتروپی بدن انسان می شود ولی بعلاوه از بین رفتن قسمتی از انرژی در این انتقال، افزایش آنتروپی محیط بیشتر از کاهش آنتروپی در انسان است و در مجموع آنتروپی کل افزایش می یابد ضمن این که چون انرژی مصرفی انسان، بیشتر از انرژی کسب شده می باشد بهمین جهت آنتروپی بدن انسان در طول زمان نیز افزایش می یابد.

علم و معلوماتی که انسان از محیط دریافت می کند سبب ارتقاء شعور او و در نتیجه سبب تغییر در نگرش، برداشت و همچنین عمل و عکس العمل انسان در برخورد با پدیده ها و رویداد ها می شود عبارت دیگر آنتروپی انسان در اثر دریافت معلومات از محیط کاهش می یابد ولی در انتقال معلومات به انسان آنتروپی محیط افزایش نمی یابد و در مجموع آنتروپی کل کاهش می یابد یعنی آنتروپی منفی است که این خود دلیل دیگری است که ماهیت معلومات غیر مادی است زیرا بر خلاف ماده شامل آنتروپی مثبت نمی شود و همچنین علم و معلومات برخلاف ماده جاودانه است و چون ماهیت اصلی انسان شعور اوست که از عقل و معلومات تشکیل شده است، بنابراین انسان نیز جاودانه است.

4- وحدت علم در جهان هستی

علاوه بر این که جهان هستی سیستم واحدی است وحدتی در بخش های آن نیز وجود دارد از جمله علم موجود در جهان هستی یک علم واحد است و هر نوع تقیسم بندی هم که انسان برای تفکیک علم جهان هستی انجام می دهد تنها یک تفکیک ذهنی است از جمله تفکیکی که انسان در علم جهان هستی بصورت ذهنی انجام داده این است که علم را عمدتاً به دو بخش، علوم طبیعی (Natural science) یا بصورت مختصر

علم (Science) و همچنین ماوراء الطبیعه یا متافیزیک (Metaphysics) تقسیم کرده که علم به بخش مادی جهان و قوانین آنها می پردازد و متافیزیک به آنچه که مربوط به بخش مادی جهان نیست.

هر چیزی که مورد مشاهده انسان قرار می گیرد یکی از اجزای سیستم (موجودات) جهان هستی می باشد که آن جزء نیز خود یک سیستم است که مثل هر سیستم دیگری دارای اجزائی می باشد و برای این که انسان شناخت کاملی از این سیستم یا جزء مورد مشاهده داشته باشد باید معلومات کاملی از این سیستم داشته باشد، موجودات بخصوص گیاه، حیوان و انسان از سه بخش درهم تنیده مادی، شعوری و شبکه ارتباطی تشکیل شده اند و انسان برای شناخت آنها، هم به علم (Science) و هم به متافیزیک نیاز دارد بنابراین شناخت کامل موجودات یا اجزای جهان هستی با استفاده از علم به تنهایی و یا متافیزیک به تنهایی امکان پذیر نمی باشد و برای شناخت کامل می بایستی از هر دو آنها استفاده کرد.

علم موجود در جهان هستی یک علم واحد است و تفکیک پذیر نمی باشد هر نوع تقسیم بندی هم که انسان برای تفکیک علم جهان هستی انجام می دهد تنها یک تفکیک ذهنی است بطور مثال انسان علم (Natural Science) را به علوم مختلفی مثل شیمی و فیزیک، زمین شناسی، زیست شناسی، ... تقسیم نموده است در صورتی که در دنیا هیچ جسم مادی که بتوان فقط یکی از این گونه علوم به آن تخصیص داد، وجود ندارد و در هر جسم مادی حداقل ترکیبی از دو یا چند علم وجود دارد، مثلا در یک صندلی هم علم فیزیک و هم علم شیمی کاربرد دارد و چون دارای چهار پایه است، علم ریاضی نیز کاربرد دارد و از طرفی چون انسانی این صندلی را ساخته است، علت و معلول یعنی علم فلسفه هم کاربرد دارد و اگر این تسلسل و توالی را ادامه دهیم و همچنین در نظر داشته باشیم که یک صندلی بعنوان یکی از اجزای جهان هستی هم بر جهان هستی اثر می گذارد و هم از آن اثر می پذیرد، به این نتیجه می رسیم که آن علم واحد برای ایجاد و بقای یک صندلی کاربرد دارد که این موضوع شامل تمام اجزای جهان هستی نیز می شود، البته تفکیک علم به اجزای مختلف برای بررسی و مطالعه به شناخت بهتر آنها کمک می کند ولی رابطه آن با علم کل می بایستی جزو لاینفک این بررسی باشد و هر جزئی از دریچه کل مورد بررسی قرار می گیرد. انسان توانسته با تفکیک علوم شناسائی بهتری نسبت به اجسام مادی بدست آورد که سر منشاء تحولات بزرگی در زندگی انسان شده است ولی در این میان وحدت علم در جهان هستی در نظر گرفته نشده است و هر کدام از علوم تفکیک شده، تقریبا مستقل فرض شده و شناخت موجودات نیز عمدتا بر همین اساس صورت گرفته که این شناخت بخصوص در مورد انسان نمی تواند کامل باشد.

5- پدیده (Phenomenon) و شیئی فی نفسه (Noumenon)

واژه های پدیده یا فنومن و شیئی فی نفسه یا نومن اولین بار توسط افلاطون بکار برده شده است، از نظر افلاطون، حقیقت فی نفسه اشیا یا ذات معقول آن ها در عالم "مثل" (World of ideas) محقق است و

اشیای عالم مادی تنها نمودی از این حقایق فی نفسه هستند. اما کانت فیلسوف آلمانی تفسیر جدیدی از پدیده و شیئی فی نفسه ارائه می کند که براساس نظریه او:

- پدیده یا فنومن به هر چیز قابل مشاهده ای اطلاق می گردد که از راه حس و تجربه و کاربرد ابزارهای علمی قابل درک باشد.

- شیئی فی نفسه (Thing-in-itself) یا نومن مفهومی کاملاً عقلی می باشد و ماهیت آن تنها از طریق عقل، قابل درک است و از راه حس و تجربه قابل درک نیست و به تعبیر دیگر از دسترس حس خارج است و به شهود حسی ما در نمی آید.

کانت وجود شیئی فی نفسه یا نومن را می پذیرد ولی شناخت آن را برای فهم انسان امکان پذیر نمی داند. کانت معتقد بود که ذهن فقط می تواند، ظواهر و پدیده ها (فنومن) را بشناسد و از شناخت نومن ها، ناتوان است زیرا شهود های انسان محدود به تجربه های حسی است.

بنا بر تعریف های فوق:

- پدیده یا فنومن می بایستی تماس یا برخورد انسان با یک جسم مادی و یا یک رویدادی باشد که در آن عوامل مادی دخالت دارند چون از راه حس و تجربه و کاربرد ابزارهای علمی تنها چیزهایی قابل درک هستند که به نوعی با ماده ارتباط داشته باشند.

- شیئی فی نفسه یا نومن موجودی است که اولاً غیرمادی است زیرا از راه حس و تجربه قابل درک نیست و ثانیاً بدلیل فی نفسه بودن (Thing-in-itself) موجودی مستقل از پدیده است ولی بوجود آورنده پدیده است. حال ببینیم که درک انسان از پدیده ها (فنومن ها) با استفاده از حس و تجربه و کاربرد ابزارهای علمی چیست، بعبارت دیگر از درک آنها چه به دست می آورد، اصولاً درک از چیزی یعنی شناخت یا پیدا کردن علم نسبت به آن چیز و درک انسان از پدیده ها یعنی علم پیدا کردن به آن پدیده ها. بنابراین چیزی که از برخورد با پدیده ها برای انسان حاصل می شود علم آن پدیده است.

قبلاً راجع به غیرمادی بودن ماهیت علم توضیح دادیم و علاوه بر آن علم در حالی که ایجاد کننده پدیده ها است مستقل از پدیده ها است مثلاً اگر یک اتم اکسیژن و دو اتم هیدروژن را با هم ترکیب کنیم آب بوجود می آید که علم ایجاد آب است حال چه ما از این علم استفاده نکنیم و با آن آب ایجاد کنیم و یا استفاده نکنیم این علم وجود دارد بنابراین علم آب مستقل از پدیده آب است. بنابراین به تعبیری نومن همان علم است که هم غیرمادی است و هم مستقل از پدیده و در ضمن ایجاد کننده پدیده است و مفهومی کاملاً عقلی نیز می باشد، بنابراین برخلاف نظر کانت که نومن را از راه حس و تجربه قابل درک نمی داند، درک پدیده از طریق حس و تجربه و کاربرد ابزارهای علمی سبب می شود که به نومن دست یابیم یا بعبارت دیگر

نومن را درک کنیم و دلیل درک نومن توسط انسان این است که ماهیت اصلی انسان شعور او است که غیر مادی است و از جنس نومن است.

در مورد نظر کانت که در باره موجودات عقلی محض، هیچ چیز معینی نمی دانیم و نمی توانیم بدانیم دلیل اش این است که این نظر، از دیدگاه انسانی است که بعد مادی (بدن) انسان را بعنوان ماهیت انسان شناسائی کرده و در نتیجه دیدگاه او محدود به جهان مادی شده است بنابراین نمی تواند از ورای جهان مادی موضوعات را مورد مشاهده قرار دهد. با توجه به این که بدن انسان جزوی از سیستم مادی جهان هستی است بنابراین قاعدتا انسان نباید بتواند بعنوان جزء به ورای کل برود و آن را مشاهده کند ولی چون ماهیت اصلی انسان شعور اوست که غیر مادی است، انسان این توانائی را دارد که بوسیله شعور خود، از ورای سیستم جهان هستی به آن نگاه کند و باستثنای ذات آفریدگار جهان هستی، به شناخت جهان هستی و موجودات آن از جمله موجودات عقلی محض دست یابد.

6- اظهار نظر دانشمندان علوم طبیعی (Natural Science) در باره جهان هستی

با توجه باینکه جهان هستی هم یک سیستم است بنابراین فلسفه کل نگری بر آن حاکم است و هیچیک از خواص یک یا چند جزء از سیستم جهان هستی را نمی توان به عنوان خاصیت و یا مشخصه بنیادی سیستم جهان هستی در نظر گرفت بنابر این برای شناخت و عملکرد سیستم جهان هستی باید کلیت آن را و یا عبارت دیگر باید از ورای سیستم جهان هستی، آن را مورد مشاهده و تحقیق قرار داد.

حال بعضی از دانشمندان که تخصص شان در یکی از علوم طبیعی (Natural Science) است بخصوص بعضی از دانشمندان که در نجوم (Astronomy) تخصص دارند سعی کرده اند که جهان هستی را از طریق علم تخصصی خود تعریف و تشریح کنند یعنی از جزء بسیار کوچکی می خواهند کل را بیان کنند این مثل این می ماند که شما در سازمانی مشغول کار باشید و این سازمان صدها بخش دارد و شما مسئول یکی از این بخشها هستید حال سؤال این است که آیا شما صلاحیت دارید از دیدگاه بخشی که آن را اداره می کنید کل سازمان را تعریف و بیان کنید؟

برای این که متوجه شد که اظهار نظرهای این گونه دانشمندان تا چه حد به واقعیت نزدیک است بهتر است بدانیم که میزان علم (Natural Science) بشر به جهان مادی چقدر است براساس تخمینی که در مدل استاندارد کیهان شناسی (standard model of cosmology) ماده معمولی (کهکشانها) 5 %، ماده تاریک 27 % و انرژی تاریک 68 % از جهان قابل مشاهده را تشکیل می دهند که علم بشر در حال حاضر شناختی نسبت به ماده تاریک و انرژی تاریک که 95 % جهان مادی را تشکیل می دهد، ندارد و در مورد 5 % بقیه نیز یعنی کهکشانها نیز علم انسان هنوز کامل نیست.

قبلا گفتیم " علم موجود در جهان هستی یک علم واحد است که جهان هستی براساس آن بوجود آمده و عملکرد دارد و هرنوع تقیسم بندی هم که انسان برای تفکیک علم جهان هستی انجام می دهد تنها یک تفکیک ذهنی است بنابراین از طریق تخصص در یک یا چند علم تفکیک شده نمی توان جهان هستی را تعریف و بیان کرد بعبارتی از طریق جزء (علوم تفکیک شده)، آنهم جزئی که فقط یک تفکیک ذهنی است و در واقعیت وجود ندارد نمی توانیم جهان هستی را که علم واحد بر آن حاکم است، تعریف و بیان کنیم.

برای شناخت و عملکرد سیستم جهان هستی باید کلیت آن را و یا عبارت دیگر باید از ورای سیستم جهان هستی، آن را مورد مشاهده و تحقیق قرار داد و برای چنین شناختی می بایستی علم تخصصی خود را کنار بگذاریم و از دید بالاتری به جهان هستی نگاه کنیم و با توجه به این که بدن انسان جزوی از سیستم مادی جهان هستی است بنابراین قاعدتا انسان نباید بتواند بعنوان جزء به ورای کل برود و آن را مشاهده کند ولی چون ماهیت اصلی انسان شعور اوست که غیر مادی است، انسان این توانائی را دارد که بوسیله شعور خود، از ورای سیستم جهان هستی به آن نگاه کند و بااستثنای ذات آفریدگار جهان هستی، به شناخت جهان هستی دست یابد و بهمین علت است که انسان می تواند وحدت و یکپارچگی جهان هستی را درک کند البته بهترین کسی می تواند که می تواند جهان هستی را تعریف و بیان کند کسی است که جهان هستی را خلق کرده و بر همه چیز محیط است.

پی نوشت

1- رابطه شعور با بدن انسان

شعور (Mind) یا ذهن در گیاه، حیوان و انسان عاملی است که سیستم های آنها را فرماندهی و کنترل می کند. شعور این موجودات ماهیت غیر مادی داشته و شامل قوه ای بنام عقل و معلومات لازم برای اداره سیستم آنها می باشد.

انسان در زمان تولد دارای "خرد بدن" و همچنین دارای عقل است. "خرد بدن" بطور اتوماتیک فعالیتهای حیاتی انسان را کنترل می کند و در حالت های عادی تحت فرمان عقل انسان نیست و خود مستقلا عمل می کند ولی چنانچه با مشکلی برخورد کند که قادر به حل آن نباشد، مشکل بصورت احساس درد یا علائمی دیگر به عقل منتقل می گردد،همچنین نیازهای غریزی برای برآورد آنها توسط "خرد بدن" به عقل انتقال می یابد.

عقل که در انسان در زمان تولد وجود دارد نیروی درونی برای شناخت، سنجش، نتیجه گیری و صدور حکم در باره رویدادها و همچنین ایجاد خلاقیت می باشد. بااستثنای فرماندهی و کنترل فعالیتهای حیاتی بدن انسان مثل تنفس و گردش خون که بصورت خودکار انجام می شود، عقل وظیفه فرماندهی شعور انسان را

نیز بعهده داشته و واکنش های درونی و برونی انسان را در برخورد با رویداد ها را تعیین می کند و فعالیت های انسان را رهبری و کنترل می کند.

چون شعور انسان از جنس ماده نیست نمی تواند در زمان زندگی در زمین با محیط اطراف خود که عمدتاً مادی هستند تماسی برقرار کند این کار را بوسیله بدن انجام می دهد و بدن انسان در نقش یک مودم و تحت فرماندهی شعور انسان با محیط از طریق حس ارتباط برقرار می کند، امکانات لازم برای حیات بدن در زمین را بدست می آورد و همچنین بوسیله آن معلومات و اطلاعات کسب می کند و با دیگر انسانها تماس برقرار می کند.

سیستم بدن انسان دارای زیر سیستم های متعددی مثل سیستم گردش خون، سیستم عصبی، سیستم تنفس است که در این میان سیستم عصبی که شامل مغز هم می شود، رابطه تنگاتنگی با شعور انسان دارد و یا بعبارت دیگر سیستم عصبی رابط شعور با بدن انسان و از این طریق رابط شعور با محیط زیست انسان می باشد. رابطه شعور با سیستم عصبی این شبهه را ایجاد می کند که شعور ساخته سیستم عصبی انسان بخصوص مغز است که در زیر، سیستم عصبی انسان و رابطه آن با شعور و همچنین چرا شعور انسان که ماهیت غیر مادی دارد، ساخته مغز انسان نیست، توضیح داده شده است:

1.1- سیستم عصبی (شامل مغز) انسان

سیستم عصبی انسان از یک سری سلول های عصبی بنام نورون (Neuron) و همچنین سلول های پشتیبان بنام گلیا (Glial) تشکیل شده است، سلول های عصبی اطلاعات را به سیگنالهای الکتروشیمیایی تبدیل و آن را به بخش های مختلف سیستم عصبی انتقال می دهند. سیستم عصبی شامل دو زیرسیستم مرکزی و جانبی (محیطی) می باشد:

سیستم مرکزی (Central Nervous System) شامل نخاع و مغز می باشد. نخاع در واقع واسطه ای بین سیستم جانبی و مغز می باشد و وظیفه آن انتقال داده های از سیستم جانبی به مغز و همچنین رساندن پیام های عصبی از مغز به اندام ها از طریق سیستم جانبی می باشد.

سیستم جانبی (Peripheral Nervous System) بوسیله سلول های عصبی، اطلاعات حسی (بینایی، شنوایی،...) را از خارج بدن انسان و همچنین اطلاعات را از اندام های داخلی بدن دریافت و آن را به سیگنالهای الکتریکی تبدیل نموده و به سیستم مرکزی انتقال می دهد و همچنین پیامهای صادره توسط مغز را به اندام انسان انتقال می دهند که سبب بروز واکنشهای درونی و برونی انسان می شود.

مغز انسان مرکز دستگاه عصبی است که در استخوان جمجمه قرار گرفته و بافت آن بیشتر از جنس چربی است. مغز انسان از بخش های مختلفی تشکیل شده است که در ارتباط با یکدیگر می باشند. بزرگترین بخش مغز، مخ (Cerebrum) نامیده می شود که از دو نیم کره تشکیل شده است که هر نیم کره به

قسمتهائی به نام لب (Lobe) تقسیم شده اند که عبارتند از: لب پیشانی (Frontal lobe)، لب آهیانه (Parietal lobe)، لب پشت سری (Occipital lobe) و لب گیجگاهی (Temporal lobe). قسمتی دیگر از مغز مخچه (Cerebellum) که در پس مغز قرار دارد. مغز در واقع از دو زیر سیستم تشکیل شده است:

1) سیستم خود گردان

سیستم خود گردان (شعور فرماندهی و کنترل بدن انسان)، که بصورت غیر ارادی یا اتوماتیک فعالیتهای حیاتی بدن انسان مثل تنفس، گردش خون را فرماندهی و کنترل می کند و به بعضی از رویدادهای خارج بدن انسان مثل، عقب کشیدن دست در هنگام نزدیک شده به حرارت زیاد، پاسخ فوری می دهد. این سیستم داده های انتقالی از اندامهای بدن انسان را بصورت خودکار و با استفاده از معلومات موجود در حافظه مربوطه، پردازش می کند و بدینوسیله کارکرد اندامهای بدن را مونیتور و کنترل می کند. این سیستم توسط شعور فرماندهی و کنترل بدن انسان که قبلاً توضیح داده شد، اداره می گردد که شعور مذکور شامل "خردبدن" و معلومات مربوطه می باشد. در مواقعی که مشکلی در سیستم حیاتی بوجود آید که توسط سیستم خود گردان قابل حل نباشد، مشکل بصورت احساس درد یا علائمی دیگر به سیستم ارادی منتقل می گردد.

2) سیستم ارادی

سیستم ارادی (شعور یا ذهن) که در آن اطلاعات دریافتی با استفاده از معلومات موجود در حافظه و یا خلاقیت توسط عقل انسان پردازش، نتیجه گیری می شود و نتیجه یا بوسیله پیامهای عصبی به اندامهای بدن ارسال می شود و سبب انجام عملی در داخل یا خارج بدن می گردد و یا بصورت اطلاعات جدید در حافظه ذخیره می گردد و یا هم سبب عملی می شوند و هم در حافظه ذخیره می گردد. این سیستم توسط عقل اداره می گردد.

حافظه قسمتی از مغز انسان را تشکیل می دهد که اطلاعات در آن ابتدا رمزگردانی (Encoding)، ذخیره سازی (Storage) و در مواقع لازم بازیابی (Retrieval) می شود

1.2- رابطه شعور با سیستم عصبی انسان

قبلاً گفتیم که شعور شامل قوه ای بنام عقل و معلومات و یا آگاهی ها می باشد برای بیان رابطه شعور و سیستم عصبی انسان می توانیم از مثال کامپیوتر استفاده کنیم. اگر بخواهیم به کامپیوتر از دیدگاه کلی بنگریم، کامپیوتر دستگاهی است که اطلاعات را پردازش می کند یعنی یک نوع اطلاعات را به نوع دیگری تبدیل می کند.

کامپیوتر های امروزی سیستمی است که براساس سیستم اعداد دوتائی (Binary) کار می کند که در این سیستم فقط اعداد صفر و یک وجود دارد که بر این اساس اطلاعات (Data)، شامل اعداد در سیستم اعشاری، حروف، علائم و تصویر معادل عددی در سیستم دوتائی تعریف شده اند. برای ایجاد اعداد صفر و یک در کامپیوتر از دو سیگنال الکتریکی استفاده شده که سیگنال ولتاژ بالا (حدود 5 ولت) معادل عدد یک و سیگنال ولتاژ پائین (حدود صفر ولت) معادل عدد صفر فرض شده است بر این اساس هر اطلاعاتی که وارد کامپیوتر می شود در ابتدا تبدیل به اعدادی در سیستم دوتائی می شود و سپس براساس دستور العملی (نرم افزار) - که آن هم به سیستم دوتائی تبدیل شده - اعداد مذکور به سیگنالهای فوق تبدیل و سپس براساس نرم افزار های کاربردی پردازش می شوند که در بعضی از نرم افزارها پردازش شامل استفاده از اطلاعاتی که قبلا در کامپیوتر ذخیره شده نیز می باشد.

خروجی این فرآیند (اطلاعات پردازش شده) نیز اعدادی در سیستم دوتائی می باشند که نهایتا از سیستم دوتائی به اعداد در سیستم اعشاری، حروف، علائم و تصویر تبدیل می گردند که قابل درک توسط انسان می باشند.

اگر به فرآیند فوق دقت کنیم مشخص می شود بااستثنای ایجاد سیگنالهای الکتریکی که ماهیت فیزیکی دارند و نقش آن سرعت دادن به تبدیل اطلاعات می باشد، بقیه عملیات در این فرآیند شامل تبدیل اطلاعات به اعدادی در سیستم دوتائی، پردازش و تبدیل اطلاعات پردازش شده به فرمهای قابل درک انسان همه بر اساس نرم افزارهایی انجام می گیرد که در بالا توضیح دادیم، ماهیت غیر فیزیکی یا غیر مادی دارند، بعبارت دیگر اجزای مادی در کامپیوتر اطلاعاتی تولید نمی کنند بلکه وسائلی هستند که تبدیل اطلاعات را سرعت می بخشند، چنانکه در قدیم از وسیله ای بنام چرتکه (Abacus) برای محاسبه استفاده می کردند که در واقع یک نوع کامپیوتر ساده با سرعت بسیار پائین بود که در آن مهره ها معرف اعداد در سیستم اعشاری بودند و استفاده کننده بر اساس دستور العملی با حرکت دادن مهره ها عمل محاسبه را با این وسیله انجام می داد.

حال اگر سیستم عصبی انسان را با کامپیوتر مقایسه کنیم، سیستم عصبی انسان از سلول های عصبی تشکیل شده که فعالیت شناخته شده این سلول ها بطور کلی عبارتند از دریافت اطلاعات از خارج بدن انسان و یا از اندامهای داخلی و تبدیل آنها به سیگنال های الکتریکی، یعنی تقریبا همان کار فیزیکی که کامپیوتر انجام می دهد. بقیه فعالیت هائی که سیستم عصبی انسان انجام می دهند همه براساس نرم افزار هائی است که ماهیت غیرمادی دارند که مهمترین آن ها عبارتند:

1) نرم افزار تبدیل اطلاعات دریافتی به کد های قابل تبدیل به سیگنال الکتریکی شبیه نرم افزاری در کامپیوتر که اطلاعاتی که وارد کامپیوتر می شود به اعدادی در سیستم دوتائی تبدیل می کند

2) نرم افزار سیستم خود گردان (فرماندهی و کنترل بدن انسان) که بصورت غیر ارادی یا اتوماتیک، فعالیت های حیاتی بدن انسان مثل تنفس، گردش خون را فرماندهی و کنترل می کند و آن را "خرد بدن" نام نهاده ایم.

3) نرم افزار سیستم ارادی (ذهن یا شعور) که آن را عقل می نامیم، البته نرم افزارهای مورد استفاده در کامپیوترها در محدوده موارد پیش بینی شده در آن کاربرد دارد و اگر با موردی که قبلا در نرم افزار پیش بینی نشده باشد، برخورد کند کارآئی نخواهد داشت ولی عقل انسان قادر است که در برخورد با رویداد های جدید، با استفاده از معلومات رویداد را تجزیه و تحلیل نموده و اخذ تصمیم کند و براساس آن عمل کند و از این نظر، نرم افزار هائی که در کامپیوترها مورد استفاده قرار می گیرد به هیچ وجه قابل مقایسه با عقل انسان نیست.

پردازش در سیستم عصبی نیز از طریق سیگنالهای الکتریکی و براساس نرم افزارهای "خرد بدن" و عقل و با استفاده از معلومات ذخیره شده در حافظه انسان صورت می گیرد که نتیجه این فرآیند سبب انجام عملی در داخل یا خارج بدن می گردد و یا عملی انجام نمی شود.

فرآیندهائی که سبب عملی در داخل بدن می گردد چنانچه عمل عادی (Routine) باشد در حافظه ذخیره نمی گردند ولی چنانچه سبب عملی غیرعادی شود مثلا حالت تهوع ناشی از مسمومیت در حافظه نیز ذخیره می گردد. فرآیندهائی که سبب عملی در خارج بدن می گردد در حافظه نیز ذخیره می گردد. فرآیندهائی که سبب عملی نمی گردد چنانچه مربوط به "خرد بدن" باشد مثل کنترل ضربان قلب در حافظه ذخیره نمی گردد و چنانچه مربوط به عقل باشد در حافظه ذخیره می گردد.

با توجه به مقایسه بالا سیستم عصبی انسان نیز مانند کامپیوتر شامل دو بخش مادی و نرم افزاری است که نحوه عملکرد سیستم عصبی را نرم افزارهای موجود در سیستم تعیین می کنند و قبلا توضیح دادیم، نرم افزار وجودی مستقل دارد که ماهیت آن غیرمادی است و نرم افزار است که ماده را شکل می دهد و بالاتر از ماده است و ماده نه می تواند نرم افزار ایجاد کند و نه می تواند آن را مشاهده کند، آن چیزی که از عملکرد سیستم های مختلف بدن انسان در پزشکی بوسیله ابزارها دیده می شود آثار نرم افزار های بدن است نه خود نرم افزارها، بنابراین بخش مادی سیستم عصبی انسان که شامل مغز نیز می شود نمی تواند نرم افزاری مثل عقل را بوجود آورد و عقل وجودی مستقل از بخش مادی سیستم عصبی دارد.

شعور شامل قوه ای بنام عقل و معلومات و یا آگاهی ها می باشد، در مورد معلومات که اصولا ماهیت غیر مادی دارند، در قسمت بعدی (نحوه ایجاد آگاهی در انسان) توضیح داده شده است که چرا قسمت مادی مغز قادر به ایجاد معلومات نیز نیست.

لازم به یادآوری است که هدف از مقایسه سیستم عصبی انسان با کامپیوتر فقط بمنظور درک بهتر غیر مادی بودن ماهیت شعور انسان، انجام گرفته ولی در واقع سیستم عصبی انسان با توانائی هائی که دارد قابل مقایسه با کامپیوتر نیست.

1.3- نحوه ایجاد آگاهی در انسان

انسان بطور فطری گرایش دارد که جهان هستی را آنچنان که هست، درک کند و به حقایق دسترسی پیدا کند یا بعبارت دیگر انسان دائما در جستجوی دانائی و حکمت می باشد. آن چیزی که آگاهی نامیده می شود در واقع شناخت عقل انسان است نسبت به رویدادها و موضوعات مختلف است و عقل با استفاده از معلوماتی که در شعور وجود دارد به شناخت یا آگاهی دست می یابد و چنانچه معلومات انسان برای شناخت رویداد یا موضوع کافی نباشد به جستجو معلومات می پردازد تا به شناخت دست یابد.

آگاهی یا شناختی که در عقل بوجود می آید یا در باره رویدادها و موضوعاتی است که در محیطی که انسان در آن زندگی می کند با آن برخورد می کند و اطلاعات اولیه آن از طریق حواس پنجگانه انسان به عقل منتقل می شود و نهایتا مورد شناخت و آگاهی عقل قرار می گیرد که در واقع رویدادها و موضوعاتی هستند که انسان در خارج از بدن خود با آن روبرو شده است و یا شناختی یا آگاهی است که در درون شعور (ذهن) انسان بدون این که با رویداد یا موضوعی خارج از بدن انسان برخورد کند بوجود می آید که آن هم دو دسته می باشد یکی به یاد آوردن آگاهی های قبلی و دیگری خلاقیت که یکی از توانائی های عقل می باشد که مرتبه بالای آن ابداع و پائین ترین مرتبه آن خیال موهومی است.

بنابراین آگاهی در شعور (ذهن) انسان که شامل عقل و معلومات است بوجود می آید که ماهیت آنها غیرمادی است:

- عقل ، نیروی درونی برای شناخت، سنجش، نتیجه گیری و صدور حکم در باره رویدادها و همچنین ایجاد خلاقیت می باشد که در بالا توضیح دادیم، عقل وجود مستقلی دارد که ماهیت آن غیرمادی است و حالت نرم افزاری را دارد، البته عقل با توجه به توانائی هائی که دارد با هیچکدام از نرم افزارهائی که انسان می شناسد قابل مقایسه نیست.

- معلومات نیز اصولا ماهیت غیر مادی دارند زیرا معلومات در واقع شناخت یک موضوع هستند که شناخت ماهیت غیر مادی دارد بطور مثال آب یک موضوع مادی است ولی معلوماتی که راجع به آب وجود دارد که مثلا از اکسیژن و نئیدروژن تشکیل شده اند ماهیت غیرمادی دارد البته می توان معلومات راجع به آب را روی کاغذ نوشت و یا بصورت کلامی گفت که در اینصورت ظاهرا مادی بنظر می رسند چون می شود آن را با چشم دید و یا با گوش شنید ولی این معلومات یعنی تشکیل آب از اکسیژن و نئیدروژن قبل از آن که توسط

انسان کشف شود بدون این که در جایی نوشته شده باشد و یا گفته شده باشد با ماهیت غیرمادی وجود داشته است.

آگاهی نیز که از سنخ معلومات است نیز ماهیت غیرمادی دارد و قسمت مادی مغز قادر به ایجاد معلومات نیست زیرا ماده با استفاده از معلومات شکل داده می شود بنابراین ماده در سطحی پائین تر از معلومات قرار دارد بهمین جهت نمی تواند معلومات یا بعبارت دیگر آگاهی ایجاد کند.

1.4- حالات کیفی در انسان

حالات کیفی که در انسان بوجود می آید مثل سوزش، خارش، درد، لذت و شادی را می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد حالات کیفی که با بدن ارتباط دارند و حالات کیفی که ارتباطی به بدن ندارند که تمام این حالات کیفی، ماهیت غیرمادی دارند و توسط عقل انسان درک می شوند.

حالات کیفی که با بدن ارتباط دارند را نیز می توان به دودسته تقسیم کرد:

1) حالات کیفی که بطور مستقیم با بدن ارتباط دارند مثل، سوزش، خارش و درد که قبلاً گفتیم مربوط به مواقعی است که مشکلی در سیستم حیاتی بوجود آمده که توسط سیستم خود گردان (سیستم فرماندهی و کنترل بدن انسان) قابل حل نیست و مشکل از طریق سیگنالهای خاصی به سیستم ارادی (شعور انسان که شامل عقل می باشد) منتقل می گردد که نهایتاً بصورت احساس درد یا علائمی دیگر توسط عقل انسان درک می شود. این حالات کیفی در واقع قسمتی از سیستم ایمنی بدن انسان است که در زمان تولد معلومات آن در انسان وجود دارد که در مواقع بروز توسط عقل انسان درک و نسبت به آن عکس العمل نشان داده می شود.

2) حالاتی کیفی که بطور غیرمستقیم با بدن ارتباط دارند مثل، حالت خوشی که آن را لذت می نامیم که در هنگام عملی مانند غذا خوردن و یا رابطه جنسی بوجود می آید که ناشی از ارضای نیازهای غریزی است که از ابتدای تولد بصورت بالقوه یا بالفعل در انسان وجود دارد و سبب ادامه حیات فردی انسان و نسل او می گردد. در این موارد نیز سیگنال های مخصوصی در سیستم عصبی ایجاد می گردد که نهایتاً عقل انسان آن حالات کیفی را درک می کند.

حالات کیفی که در راستای نیازهای بدن نیستند یا عبارتی ارتباطی به بدن ندارند مثل شادی یا بعبارت دیگر حالت خوشی که ناشی از ارضای نیازهای فطری مثل، محبت به دیگران، دیدن یک منظره طبیعی، یک اثر نقاشی و یا شنیدن یک موسیقی اصیل و کسب معلومات و یا مثل، لذت کاذبی که ناشی از ارضای خواسته های "من مجازی" در انسان اسیر "من مجازی" مثل، برآورد نیاز برتری طلبی می باشد که در بخش های بعدی به آن می پردازیم. این حالات کیفی نیز توسط عقل انسان درک می شود.

تمام حالات کیفی ماهیت غیر مادی دارند و توسط عقل که آن هم ماهیت غیرمادی دارد درک می شوند و درک حالات کیفی توسط بخش مادی سیستم عصبی (شامل مغز) امکان پذیر نمی باشد زیرا خواص ماده مشخص است و درک حالات کیفی از مشخصات ماده نیست. نقش بخش مادی سیستم عصبی در ایجاد حالات مذکور انتقال سیگنال های الکتروشیمیائی می باشند که نهایتا عقل انسان آن حالات کیفی را درک می کند

1.5- نقش مواد مسکن و مخدر در مغز و ایجاد حالات کیفی

بدن انسان بطور طبیعی مسکن هائی مثل اندورفین ها (Endorphins) ایجاد می کند که ضد درد و اضطراب است و بسیار شبیه مخدرهائی مانند مرفین و دیگر مشتقات تریاک در بدن اثر دارند و همچنین بدن مواد شیمیائی آلی دیگری بنام دوپامین (Dopamine) تولید می کند که نقش های متعددی در بدن دارد که یکی از آنها حالت خوشی است که نتیجه بالا رفتن سطح دوپامین در مغز است که یک حالت کیفی است که توسط عقل درک می شود و یکی از نمونه های آن حالت خوشی است که هنگام رابطه جنسی ایجاد می شود. کوکائین و آمفتامین ها نیز سبب بالا رفتن سطح دوپامین در مغز می شوند، اثر نوشابه های الکلی نیز تقریبا بهمین ترتیب می باشد.

مسکن های طبیعی که نوعی مواد شیمیائی می باشند سبب می شوند سیگنالهای الکتروشیمیائی خاصی در سیستم عصبی ایجاد شود که نهایتا سبب می شود سطح درد و اضطرابی که توسط عقل درک شده کاهش یابد و یا از بین برود. افزایش سطح دوپامین بصورت طبیعی در مغز که بطور مثال در هنگام رابطه جنسی ایجاد می شود نیز سبب می شود سیگنالهای الکتروشیمیائی قوی در سیستم عصبی ایجاد شود بطوری که نهایتا تمام توجه عقل را بخود معطوف می دارد بطوری که سبب رهائی موقت عقل از مسائلی که با آنها درگیر است، می شود و این رهائی حالت خوشی در عقل بوجود می آورد.

مواد مخدر، الکل و داروهای مسکن و ضد اضطراب که نوعی مواد شیمیائی هستند و همچنین سیگنالهای که توسط دستگاه هائی در پزشکی به مغز ارسال می شود همگی بصورت غیر طبیعی سبب ایجاد همان سیگنالهای الکتروشیمیائی البته با شدت و ضعف بیشتری می شوند که درک همان حالت ها را در عقل پدید می آورند بنابراین آنها فقط نوعی واسطه هستند و خودشان مستقلا حالتی ایجاد نمی کنند ضمن این که داروهای مسکن و ضد اضطراب در واقع ساخت مصنوعی مسکن هائی است که در بدن بصورت طبیعی ساخته می شود